

بندگان فیروز شاهي و فیلبانان با سلطان نصرت شاه متفق شده و
 اورا بمکر و حیله بر فیلی برداشته یکایک بر سعادت خان درحالتی
 که غافل بود بجمعیت تمام بردند و سعادت خان دست و پا
 نتوانست کشاد بضرورت فرار نموده در دهلی رفته التجا بمقرب
 خان برو و بردست او بغدر مقتول گشت و امرای نصرت
 شاهي مثل محمد مظفروزیر و شهاب ناهر و ملک فضل الله
 بلخی و بندگان فیروز شاهي بتمام مجددا بیعت بر سلطان
 نصرت شاه آورده مناصب از سرنو تقسیم نمودند و در دهلی
 سلطان محمود و در فیروز آباد نصرت شاه اسم پادشاهی داشتند و
 مقرب خان حصار دهلی کهنه را حواله بهادر ناهر میواتی نمود و
 ملو خان را اقبال خانی داد و هر روز میان این دو پادشاه که چون
 پادشاه شطرنج بازیچه بودند جنگ قائم بود و ولایت میان دو آب
 و سنبل و پانی پته و رهنک و جهر در تصرف سلطان نصرت شاه
 ماند و حصاری چند کهنه ویران چون دهلی و سیری و غیر آن
 در قبض سلطان محمود ماند و این مثل مشهور ازان روز در افوا
 افتاد که حکم خداوند عالم از دهلی تا پالم و در اطراف هندوستان
 ملوک طوایف شتی شدند * شعر *

در شهر بگویی یا تو باشی یاسن * کاشفته بود کار ولایت بدو تن
 و تا مدت سه سال احوال ملک بر این منوال بود و گاهی دهلیویان بر
 فیروز آبادیان غالب می آمدند و گاهی برعکس * مصرع *

چون غلیواری که شش مه ماده و شش مه نراست
 و در سنه ثمان و تسعین و سبعمایه (۷۹۸) در میان مهند
 عالی خضر خان امیر ملتان و سارنگ خان حاکم دیبال پور محاربه
 و مجادله بسیار واقع شد و عاقبت بتقریب بیوفائی بعضی غلامان
 ملک سروان که مربی ملک سلیمان پدر خضر خان بود و
 موافقت نمودن ایشان با سارنگ خان حاکم دیبال پور ملتان از
 تصرف خضر خان برآمد و بدست سارنگ خان رفت و جمعیت
 او روز بروز تضعیف پذیرفتن گرفت *

و در سنه تسع و تسعین و سبعمایه (۷۹۹) سارنگ خان
 و غالب خان حاکم سامانه و تاتار خان والی پانی پده را
 برداشته تا نواحی دهلی بتصرف آورده و سلطان نصرت شاه
 ملک الماس بنده فیروز شاهی را با پیلان و حشم بمدد تاتار خان
 نامزد فرمود تا سامانه را از سارنگ خان مستخلص گردانیده
 بغالب خان سپرد *

و در ماه محرم سنه ثمانمایه (۸۰۰) در میان فریقین در نواحی
 موضع کوتله محاربه عظیم روی داد و شکست بر سارنگ خان
 افتاد و بسمت ملتان روی نهاد و تاتار خان تا حد تلوندی
 رفته و کمال الدین مبین را بتعاقب سارنگ خان فرستاده مراجعت
 نمود و در ماه ربیع الاول سنه مذکوره میرزا پیر محمد نبیره صاحب
 قران امیر تیمور گورگان پادشاه خراسان و ماورالنهر از آب سند
 گذشته حصار اچه را محاصره کرد و تایک ماه علی ملک سارنگخانی
 جنگ قلعه داشت و چون ملک تاج الدین بختیار هزار سوار

از سارنگ خان گرفته بحصار اچه رسید میرزا پیر محمد اچه را گذاشته درکنار آب بپاه بجائی که وطن ملک تاج الدین بختیار هزار سوار بود غافل ساخته تاخت و اکثر مردم تاج الدین طعمه نهنگ تیغ اجل و بقیه السیف غرقه سیلاب فنا گشتند و میرزا پیر محمد بعد ازین فتح بسرعت تمام تعاقب نموده قلعه ملتان را محاصره کرد و سارنگ خان تا شش ماه جنگ و جدال داشته آخر الامر امان طلبیده میرزا را دید و میرزا در ملتان تا آمدن صاحب قرانی توقف نمود و در ماه شوال سنه مذکور اقبال خان مشهور بملو با سلطان نصرت شاه سوگند های غلیظ شدید خورده یگانه شد و سلطان نصرت شاه را با پیدان و حشم برداشته در حصار جهان نمایی برد و سلطان محمود و مقرب خان و بهادر ناهر در دهلی کهنه متحصن گشتند و روز سوم اقبال خان با جمعیت تمام غافل ساخته بر نصرت شاه راند و نصرت شاه از جهان نما فرار نموده بفیروز آباد آمده و از آنجا آب چون عبیره نموده نزد تاتار خان وزیر خویش در پانی پته رفت و تمام حشم و فیل نصرت شاهی بدست اقبال خان مدبر افتاد و تا مدت دو ماه میان مقرب خان و اقبال خان هر روز جنگ و جدال بود و بعضی امرا در میان درآمده این هر دو سردار را با یکدیگر صلح دادند و بعد از چند روزی اقبال خان بر سر مقرب خان رفته حوالی او را بیک نگاه محاصره کرد و امان داده او را بدرجه شهادت رسانید و سلطان محمود را بدست آورده نمونه ساخته کاروبار ملکی از پیش خود میبَراند و در ماه ذی قعدة سنه مذکوره اقبال خان پانی پته را بزور از تصرف

کسان تاتارخان برآورده اموال وحشم و فیلان او را تمام قابض گشت و تاتار خان پیش از توجه اقبال خان از پانی پته بقصد تسخیر حصار دهلی برآمده بود و آنجا خودکاری نتوانست کرد اما اولکه خود را بیاد داده از دهلی با جمعیت انبوه در گجرات نزد پدر خویش رفت و اقبال خان بدلهلی آمده ملک نصیرالملک خویش تاتار خان را که بومی پیوسته بود عادل خان خطاب داده اقطاع میان دو آب حواله او نمود و در ماه صفر سنه احدی و ثمان مایه (۸۰۱) امیر تیمور صاحب قران قصبه تلینه را تاخته و در ملتان نزول فرموده تمامی اسیران لشکر سارنگ خان را که میرزا پیر محمد در بند داشت زیر تیغ بیدریغ گذرانیده و بکوچ متواتر حصار بهت را نیز فتح کرد و رای جلجین بهتی را اسیر کرده با خلائق اهل قلعه بقتل رسانید و از آنجا توجه فرموده و سامانه گرفته و جهانی را از گریختگان دیار دیبالپور واجودهن و سرستی که از ترس بهرجای سراسیمه و سرگردان دست و پا میزدند مقتول گردانید و جمعی کثیر را مقید ساخته همراه داشت و طی منازل و مراحل نموده از آب جون عبیره کرده و در میان دو آب درآمده و بیشتر ولایت را به تندباد نهب و صرصر غارت داده در ظاهر قصبه لونی کنار آب جون نزدیک دهلی نزول واقع شد و درین منزل مقدار پنجاه هزار اسیر را تخمینا که تا آب گنگ بردست سپاهیان افتاده بودند عاف تیغ ساخت و بعضی از اهل عمایم و ارباب سعادت لشکر نیز که هیچگاه با تیغ آشنائی نداشتند این همه اسیران اهل اسلام هندی را هندو خیال کرده بطمع ثواب غزا و جهاد بدست خود بملک آخرت رسانیدند و در ماه جمیدالاول

سنهٔ احدی و ثمانمایه (۸۰۱) صاحبقران از آب جون گذشته در فیروز آباد نزول فرمود و روز دوم بالای حوض خاص فرود آمد و اقبال خان با فیلان و افواج مستعد بیرون آمده بجنگ در پیوست و در حملهٔ اول شکست یافت بهزار حيله دست و پای زده پاره از فیلان دران هزیمت درون شهر نتوانست برود و درین هزیمت خلقي عظیم کشته شد و چون کوبهٔ سپاه شب هنگامهٔ روز را شکست اقبال خان و سلطان محمود اهل و عیال را اسیر دام بی ننگی و بی ناموسی گذاشته سلطان محمود جانب گجرات بیک جلورفت و اقبال خان از آب جون عبدهٔ ذموده بقصدهٔ برن شتافت و صاحب قرانی روز دیگر اهل شهر را امان داده مال امانی و پیشکشی ازین جماعت گرفت و درین اثنا سپاهی چند را مردم شهر کشتند روز چهارم حکم بزد عام فرمود و همه را بجانب ماورالنهر برد تا عاقبت شیخ احمد کتھو که روضهٔ او در سرخیز^(۲) گجرات قریب باحمد آباد مشهور است همراه آن لشکر رفته صاحب قرانی را دیده حالت درویشی و فضیلت علم خود را ظاهر ساخت و با علما و فضلاء عسکر ماورالنهر بحث ها کرده الزام داد و شفاعت اسیران نمود و صاحب قرانی را نسبت باو اعتقاد تمام پیدا شد و ملتمس او را قبول کرده همه بندیان را خلاص داد و این حق شیخ بر ذمهٔ اهل هند ماند و تفصیل این احوال در مقامات شیخ مشرح و مبین است و بعد از فتح بچند روز مسند عالی خضر خان و بهادر ناهر میواتی

که از توس در کوهستان میوات پناه برده بودند بملازمت امیر صاحب قرانی آمدند و بغیر از خضرخان که ظاهراً سابقه خدمتی داشت حکم با سیر ساختن آن مردم شد و لوای مراجعت افراخته و دامن کوه سواک را گرفته و زلزله دران کوهستان انداخته بلاهور رسید و تواریخ این فتح را رخا و خار نیز یافته اند و شیخاکهو که را که سابقاً بملازمت امیر آمده و بحیلۀ لاهور را از سازنگ خان گرفته متصرف گشته بود بدست آرد و او را با اهل و عیال مقید ساخته حکم بغارت و بند لاهور شد و خضرخان را دیبالپور و ملتان حواله فرموده بر زبان راند که دهلی را گرفته بتو بخشیدم و از لاهور بکوچ متواتر از راه کابل بدارالملک سمرقند رفت و خضرخان بجاکیر خویش رسید و درین ایام چنان قحطی و وبائی در دهلی افتاد که باعث خرابی تمام گشت و بقیه مردم که مانده بودند درین حادثه بعالم آخرت شتافتند و تا دو ماه در دهلی پرنده پرنه میزد و درین فرصت سلطان نصرت شاه که از پیش اقبال خان هزیمت یافته در میان دوآب رفته بود میدان خالی دیده بمیرتیه و از آنجا بفیروز آباد رسیده شهر دهلی را حراست نمود و عادل خان و خلایق دیگر که از دست مغول خلاص یافته بودند از گوشه و کنار آمده برو جمع شدند و بعد از بهم رسیدن جمعیت شهاب خان را بجانب برون براقبال خان نامزد ساخت و در اثنای راه هندوئی چند بر شهابخان شبخون زده او را بدرجه شهادت رسانیدند و اقبال خان پیش دستی نموده فیل و حشم او را خواندی کرد و کار او روز بروز قوت گرفت و مهم نصرت شاه برهم خورد و اقبال خان از برون

بجانب دهلي روانه گرديد و نصرت شاه از فيروز آباد راه ميروا
پيش گرفت و در همانجا بملك بقا شتافت و طوايف ملك
شتي در چار طرف هندوستان تصرف داشتند *

و در سنه اثنى و ثمانمائه (۸۰۲) اقبال خان بر شمس خان
اوحدى حاكم بيانه حرکت نمود و در نواحى نوه و پتل ميان فريقين
تلاقي صفين روي نمود و نسيم اقبال و فيروزي بجانب اقبال خان
وزيد و شمس خان بيانه رفت و اقبال خان بر ولايت كينهر لشكر
كشيده از راي هرسنگ مال و خدمتي گرفت و هم درين سال
خواجه جهان در جونپور بر حمت حق پيوست * رباعي *

تاكي گوئي كه ساغر عيش كه خورد

تاكي گوئي كه گوي اقبال كه برو

اينها چه فسانه است مي بايد رفت

اينها چه حكايت است مي بايد مرد

و ملك مبارك قرنقل خود را مبارك شاه خطاب داده بجاي او
به نشست *

و در جميد الاول سنه ثلث و ثمانمائه (۸۰۳) شمس خان
بيانه و مبارك خان بن بهادر ناهر اقبال خان راديدند و او ايشان
را همراه گرفته در حدود بيتالي كناره آب سياه كه بكالپاني مشهور
است با راي سير مقدم آنحدود جنگ صف کرده غائب آمد و تا
حد اتاوه تعاقب كفار نمود و چون بقنوج رسيد سلطان الشرق
مبارك شاه از جونپور آمده و آب گنگ را فاصله ساخته نشست
و هيچكدام نتوانستند عبور كرد و كاري نساخته بولايت خويش

باز کشید و در وقت مراجعت شمس خان و مبارک خان را اقبال خان بغداد کشت و درین سال ترک بیچہ سلطانی که داماد غالب خان سامانه بود لشکر انبوه بهم رسانیده در تاریخ نهم رجب سال مذکور در نواحی اجودهن با خضرخان جنگ صف کرده منہزم شده در قصبہ بہوہر (؟) رسید و غالب خان و امرای دیگر باتفاق او را بقتل رسانیدند •

و در سنہ اربع و ثمانمایہ (۸۰۴) سلطان محمد ابن محمد شاه از خطہ دہار بدہلی رسید و اقبال خان اگرچہ باستقبال او رفت و بشرايط خدمتگاری و لوازم تعظیم در کوشک جهان نما فرود آورد اما چون اسباب سلطنت را اقبال خان متصرف بود سلطان محمود کینہ او را در دل داشته همراه خود بسمت قنوج برو و درین سال ملک الشرق مبارکشاه وفات یافت و برادر خود او سلطان ابراهیم قائم مقام او شده به محاربت سلطان محمود و اقبال خان آمد و سلطان محمود پیش از شروع در جنگ وجدال به بہانہ شکار از لشکر اقبال خان برآمده با سلطان ابراهیم ملاقات کرد و سلطان ابراهیم با او باستغنا پیش آمد و سلطان محمود شاهزادہ فتح خان ہروی را کہ از جانب مبارک شاه در قنوج متصرف بود بر آورده آن قلعه را بقبضہ اختیار خود آورد و عامہ رعایا و سپاہیان قنوج بسطان محمود پیوستند و سلطان ابراهیم سمت جونپور و اقبال خان بطرف دہلی مراجعت نمود و سلطان محمود تنها بر دیار قنوج قناعت نمود •

و در سنہ خمس و ثمانمایہ (۸۰۵) اقبال خان نواحی قلعه

گوالیار را که در فقرات مغول رای هر سنگ بغدر از دست مسلمانان گرفته بود تاخته از دست پیرمدیو بن بر سنگ بر آورده در ضبط خویش آورد *

در سنه ست و ثمانمایه (۸۰۶) تاتار خان پسر ظفر خان عاق شده پدر را بغدر مقید کرده در اساول فرستاد و خود را سلطان ناصر الدین محمد شاه خطاب کرد و با لشکریهای انبوه بقصد تسخیر دهلی روانه گردید و در اثنای راه عم او شمس خان زهر داده تاتار خان را از میان برداشت و ظفر خان را از بند بر آورد و لشکر تمام با او پیوست *

پدر کش پادشاهی را نشاید * وگر شاید بجز شش مه نیاید و در سنه سبع و ثمانمایه (۸۰۷) اقبال خان بجانب گوالیار و اتاره حرکت نمود رایان آن سرحد بتمام در قلعه اتاره متحصن شده تا چهار ماه جنگ فایم داشتند آخر چهار فیل و دیگر پیشکشهایی لایق داده در صلح زدند و اقبال خان از آنجا بجنوج رفته با سلطان محمود محاربه کرد و از جهت استحکام حصار کاری نتوانست از پیش برد و بر مطالب خود دست نیافته بدلی بازگشت *

و در محرم سنه ثمان و ثمانمایه (۸۰۸) بسامانه رفت و از آنجا برو پر آمد و بهرام خان ترکیچه را که بسارنگ خان مخالف شده بود بحیله بدست آورد و پوست از سر او کشید و از آنجا بجانب ملتان بقصد محاربه خضر خان روانه گردید و در تلوندی رای کمال الدین مبین و دیگر زمینداران را همراه گرفته نوزدهم ماه جمیع الاول سنه مذکور بنواحی اجودهن در کنار دهنده با خضر خان مصاف

داد و چون ادبار باقبال خان روی آورده بود در حمله اول شکست یافت و اسب او زخمی گشته نتوانست بدر برد و لشکریان خضر خان تعاقب نموده سر او را بریده در فتح پور از توابع ملتان فرستادند و در ماه جمید الآخر این سال سلطان محمود باستدعای امرای دهلی از قنوج آمده باز بر تخت دهلی جلوس نمود و مناصب بر امرا مقرر فرموده خیل و تبار مبارک خان را بجانب کول روانه گردانید *

و در ماه جمید الاول سنه تسع و ثمانمائه (۸۰۹) سلطان محمود طرف قنوج سواری فرمود و از آن طرف سلطان ابراهیم آمده و از آب گنگ گذشته و با یکدیگر جنگ نا کرده باز گشتند و سلطان ابراهیم جانب جونپور روان شد و سلطان محمود عازم دهلی گردید و چون امرای لشکر سلطان محمود هر کدام از اثنای راه با قطاعات خویش پیوستند سلطان ابراهیم باز گشته قنوج را محاصره کرد و ملک محمود ترمیتی که از جانب سلطان محمود ضابط قنوج بود تا چار ماه با سلطان ابراهیم مجادله نمود و چون از هیچ جانب مددی باو نرسید بضرورت امان طلبیده قنوج را بسطان داد و سلطان ابراهیم بشکال به قنوج گذرانیده و آن دیار را حواله اختیار خان نبسه ملک دولت یار کفیله نموده بقصد تسخیر دهلی روان شد *

و در سنه عشر و ثمانمائه (۸۱۰) نصرت خان گرج انداز و تاتار خان پسر سارنگ خان و ملک مرحبا غلام اقبال خان از سلطان محمود روی گردان شده بسطان ابراهیم پیوستند و اسد خان لودی در

سنبل متحصن شد و روز دوم حصار سنبل را سلطان ابراهیم فتح کرده و آن را بتاتار خان داده و از آب گنگ گذشته در کنار آب جون بگذر کیچه در حوالی دهلی فرود آمد و خبر یافت که ظفر خان عرصه دهار را تسخیر نموده قصد جونپور دارد و سلطان ابراهیم فتح کرده ملک مرحبا را در برن گذاشته بکوچ متواتر خود را بجونپور رسانید و سلطان محمود تعاقب نموده ملک مرحبا را در جنگ کشته و سنبل را بی جنگ فتح نموده بدستور سابق باسد خان گذاشت و تاتار خان بقنوج رفت و سلطان بدلهلی آمد درینسال خضر خان بجمعیت فراوان آمده دولتخان را از سامانه برداشت و امرای آن حدود بتمام او را دیدند و تا حوالی دهلی بتصرف او در آمد و در دست سلطان محمود غیر از رهنک و میان دو آب نمانده و در سنه احدى عشر و ثمانمائه (۸۱۱) سلطان محمود تا حصار فیروز رفته آن اقطاع را از قوام خان که خضرخان بدر داده بود گرفته متصرف شده و بدهات رته رسیده بدلهلی عود کرد و خضرخان با جمعیت انبوه از فتح آباد براه رهنک بجنگ سلطان محمود آمده دهلی را محصر کرد و از جهت بلائی فحط که در دهلی عام بود در آنجا فرار نتوانست گرفت و میان دو آب را متصرف شده بفتح پور باز گشت *

و در سنه اثنی عشر و سبعمائه (۷۱۲) (†) بیوم خان ترکیچه که بعد از وفات بهرام خان ترکیچه سامانه را قابض شده و با دولت خان جنگ

(†) در هر سه نسخه همچنین و غالباً ثمانمائه - بجای سبعمائه بوده

کرده شکست یافته و از خضر خان باغی گشته باز دولت خان را دیده بود خضر خان را ملازمت نمود و پرگنات سابق در وجه جاگیر او مقرر گشت *

و در سنه ثلث عشر و ثمانمائه (۸۱۳) خضر خان تا شش ماه حصار رهنک را محاصره نموده بعد از فتح بفتح پور رفت سلطان محمود درین سال بجانب کیتهر سواری نموده بدارالملک دهلی رسید *

و در سنه اربع عشر و ثمانمائه (۸۱۴) خضر خان بنارنول و میوات آمده و آن ولایت را بتاراج داده و سلطان محمود را در حصار سیری از دهلی و اختیار خان را در فیروز آباد محصر داشته و جنگ های عظیم کرده از جهت گرانی غله نتوانست قرار گرفت و برای پانی پنه گذشته بفتح پور معاودت نمود *

و در سنه خمس عشر و ثمانمائه (۸۱۵) سلطان محمود از عالم در گذشت و سلطنت از خاندان فیروز شاه منقطع شد و مدت ملک او با آن همه تزلزل و انقلاب بیست سال و دو ماه بود و سلطان محمود از پادشاهی بجز نامی نداشت * بیت *

کیست درین دایره دیربای * کولمن الملک زند جز خدای
* شعر *

سری را که گردون بر آرد بلند * همش باز در گردن آرد کمند
بجز خون شاهان درین طشت نیست * بخرخاک خوبان درین دشت نیست
و از شعرای عهد سلطان محمود قاضی ظهیر دهلویست که دیوانی دارد پر از قصاید مدح و از آن جمله است این * ابیات *

* وارث سلطنت قاهره سلطان محمود *

- که جهان خدمت جدّ و پدرش بگزیده
- دبران را ز فلک به رنگین بر میداشت
- نور نالید که داریم همین یک دیده
- شیر را کوه هم از چاشنی زه بیدار
- بعد از آتش بگز خفته بخوابانیده
- دم سیری زده آفاق ز خون کرمت
- جز رباب آنکه ز خالی شکمی نالیده
- ای که شمشیر جهان گیر تو در ظلمت کفر
- برق سوزانش بتاریک شبی رخشیده
- گرچه چون چشم بتان خصم ترا یک چندی
- کرده سر مست فلک باز بغلطانیده
- بحر را رشک کف جود تو در شور آورد
- وزنه از باد هوا نیست چنین شوزیده

ایضا وله

- قهرمائی که برو سجده بسویش افلاک
- پادشاهی که کند فخر بدورش ایام
- قبله خلق و قیام دل و دین محمود (+)
- که جماعات سلاطینش گرفتند امام
- قاضی چرخ پیاده کند استقبالش

(+) همین است در هر سه نسخه بدارنی و غالباً لفظ - شه

بعد از لفظ - دین ساقط شده *

• حاکم رای مصیبتش چو فرستد اعلام •
• تا شبیخون نرزد فتنه همیدارد پاس •
• حزم تو تیغ بکف داشته و الناس نیام •
• تا نسیمی نبرد خصم ز باغ کرمت •
• با تب و درد سرش چرخ فزون داد زکام •
• چرخ هر تیر ترا قسمت هر سهمی کرد •
• زین فکوتر نتوان کردن تقسیم سهام •

ایضا وله

• یار بیرون رفت بیرون روتوای جان نیز از آنک •
• گرسون با یار نائی باشد از یاری برون •
• شاه محمود آنکه چون آمد برون بر اهل کفر •
• عیسی آمد از پی دجال پنداری برون •
• خاصه کاکنون از برای قلع اهل کفر و بغی •
• شد بصد اقبال زایات جهانداری برون •
• کرده عهدهت فتنه در بند عدم گفتم بچرخ •
• زینهار این بند سلطان است نگذاری برون •

ایضا وله

• ماه دی آمد و شد سرد بدان گونه هوا •
• که نمی جنبد جز باد خنک کس از جا •
• گشت آئین جهان سرد هوا زان سرد ست •
• آری آری شوک از پیر شدن سرد هوا •
• آتش لاله و گلزار فرو مرد بیباغ •

چوب گشتند درختان چمن از سرما
 آب یخ بست ز سرما و به شوخی میگفت
 بشکنم از به نهد پای کسی بر سرما
 می نیاید بدر از صفت چوبین شجر
 غنچه را بر سر تو گرچه کلاه است و قبا
 مرغ بر بست دهان دید چو تاراج خزان
 غارت عام چو شد سود ندارد غوغا
 مطلب برگ و نوائی بچمنها کامروز
 برگ برباد شد و ماند ته خاک نوا
 تا که برباد بدادست نگاری چون گل
 می زند هر نفسی چون نفسی سرد صبا
 گل چنان رفت که گرمش و مغرب جویند
 جز به بزم شه آفاق نیابند او را
 شاه محمود کز آرایش بزمش دایم
 نو بهار است بدی ماه و جهان خلد نما
 آنکه از تعبیه صف را چو بزم آراید
 صف بد خواه هم از دیدنش آرد صفرا
 دل او مشرق غیبی است و قوفی دارد
 که کند سر قدر را بنظر استیفا
 ای بقانون ممالک وزرا را دستور
 جز بدستوری رأیت نزده دم وزرا
 دندری گر نه ز اخلاق تو خواهد بنوشت

ورق گل بچمن می شکند باد چرا
 پیش رایت چو سبائی به نماید خورشید
 پیش خورشید گهی گرچه که نمود سها
 قاتل خصمی و ایام بفضلت قایل
 ملجا خلقی و بدخواه بدستت ملجا
 ساقی بزم ترا جام طرب برکف دست
 قاصد صیت ترا جمله جهان در ته پا
 خوان معنی نتوان جز به ثنایت گستره
 همه گرمایده را ختم بود بر حلوا
 خسروا گر ز رکاب تو بماندم محروم
 نیستم فارغ یک ساعتی از مدح و ثنا
 کار من چاکری تست چو زان ماندم باز
 جز دعاگوئی تو کار دگر نیست مرا
 تو سپه رانده بر اعدا و من اندر عقبست
 می فرستم بمدد شام و سحر فوج دعا
 بیش تا باشد شبهای دی ز ایامش
 بی شتا موسم نوروز همی ناید تا
 باد خرم چمن عیش تو چون فصل ربیع
 عمر بد خواه تو کوتاه تر از روز شتا

و که ایضا

بوی گل جنبید سوی گلستان خیزای ندیم
 باد کهنه طلب یاد آر ازان یار قدیم

- شاخ گل چون نخل شیسی روح پرور شد بباغ
- زان همین جنباندش سریم صفت هر دم نسیم
- شاخ شد سوسبز بلبل کی شکبند از کلام
- خضر در صحبت تواند صبر کردن چون کلیم
- شاخ تو را از هوا گرهست میلی لیک جوی
- میروند الحمد لله بر صراط المستقیم
- باد بر جو حرف کش چون در قلم راندن دیر
- چشم فرگس در هوا چون در رصد بستن حکیم
- طوطیان را حله سبز و قمریان جامه سفید
- زاغ زین تشریف عاری گو سیه دارد گلیم
- زان اسم کاندر ته خاکند گویی نسیم
- فرگس آورد ست اینک یک الف دارد در میم
- سنبل و فرگس ز چشم و زلف خوبان نسیم است
- زان یکی افتاد مظلم و آن دگر آمد سقیم
- غنچه بشگفت از نسیم باغ آری بشگفت
- هم با سیدی کسی کورا دلی باشد سلیم
- لاله با داغ سیه کاندردل از ظلم خزانست
- هندوئی گویی فرو رفت است در نار جحیم
- تا بیک پایستاده داشته بالا دو چشم
- حضرت شه را بقا میخواست از رب رحیم

- آنکه با بخت جوانش آسمان پیر نکوست
- و ز پی تعلیم زایش عقل کل طفل فهیم
- تا زبانی یافته از تیغ تیزش نامیده
- خسته را خصمش اندر خاک می سازد در نیم
- کویب دولت که سوی حضرتت دارد رجوع
- استقامت یابد از گردد بدرگاہت مقیم

و الحق بعد از قاضی ظہیر شاعری که شعرش گرای خواندن کند
در هندوستان بر خجاست و بعد از وفات سلطان محمود امرای
کبار هندوستان چون مبارز خان و ملک ادریس که صاحب رھتک
بود با خضر خان منازعت نموده جهت یگانگی بدولت خان پیدا
کردند و خضر خان درین سال در فتح پور مانده بہیچ جای
حرکت نکرد *

و در محرم سنہ ست عشر و ثمانیۃ (۸۱۹) دولت خان بجانب
کیتھر بشکار رفته و رایان آن حدود را بدام آورده بہ بیتالی رفت و
مہابت خان والی بداون آمده در آنجا باو پیوست و درین سال
سلطان ابراہیم قادر خان ابن محمود خان را در کالپی محصر
ساخت و دولت خان از جهت قلت جمعیت تغافل ورزیدہ ستیدہ
بکومک رسانیدن هیچکدام از آنها نشد و خضر خان در ذیقعدہ این سال
در حصار فیروزآباد آمد و امرای آن حدود باو در آمدند و ملک ادریس
در رھتک محصر شد و خضر خان از ان راہ بہ میوات رفت و جلال
خان میواتی برادر زادہ بہادر ناھر را همراه گرفته بسنبل برد و آنرا
بتاراج حادثات دادہ در ذی حجہ سنہ مذکور بقصد دہلی بردروانہ

شهر نزول نمود و دولتخان تا چهار ماه متحصن گشته آخر الامر
بسبب بی اتفاقی ملک لونا و دیگرها خواهان خضر خان
بعجز و اضطرار امان طلبیده خضر خان را دید و خضر خان او را
در حدس موقوف داشته تسلیم قوام خان کرد تا در حصار فیروزه
برده کارش تمام ساخت و این واقعه در هفتم ربيع الاول سنه ست
عشر و ثمانمائه (۸۱۶) بود •

• شعر •

هر کرا برورد گیتی آخرش خورش خویش برینخت
حال آن فرزند چون باشد که خصمش مادر است

مسند عالی خضر خان بن ملک اشرف بن ملک سلیمان

در سنه مذکوره بعد از فتح دهلی ریات سلطنت برداشته
بر مسند ایالت و حکومت متمکن شد و این ملک سلیمان را در
اوان طفولیت ملک نصیر الملک مروان دولت فیروز شاهی
به پسر بی برداشته بود و تربیت کرده و در حقیقت سید زاده بود
عالی تبار تا آنکه روزی مخدوم جهانیان سید السادات مزین السعادات
شیخ جلال الحق و الشرع و الدین البخاری قدس الله روحه بجهت
مهمی در خانه ملک مروان دولت تشریف آوردند و طعام کشیدند
و ملک سلیمان طشت و آفتابه پیش مخدوم آورده تا آب بردست
مبارک ایشان بریزد مخدوم خطاب بملک مروان دولت کرده
فرمودند که این پسر سید زاده است را بنچنین خدمت باو فرمودن
مناسب نیست ازان روز معلوم شد که ملک سلیمان سید بی شبه

است و با وجود این آثار سیادت و سعادت و اخلاق رضیه و صفات حمیده نیز در ذات مسند عالی سید خضر خان معاین و مشاهد بود

• بیت •

سید کسی بود که هریدا شود ازو • خلق محمد و کرم مرتضی علی
و مجمل احوال ملک مروان دولت آنکه او حاکم ملتان در زمان
فیروز شاه بود و بعد از وفات ملک مروان دولت آن اقطاع بر پسر او
ملک شیخ مسلم ماند و بعد از فوت ملک شیخ در اندک فرصت
بر ملک سلیمان مقرر شد و او نیز دران نزدیکی عرصه عالم را
وداع کرد و ولایت ملتان با مضافات و توابع آن از جانب سلطان
فیروز شاه بر سید خضر خان مسلم ماند تا این تاریخ که سید مشار
الیه از امرائی بدولت پادشاهی رسید و اسم پادشاهی بر خود
تجویز نکرد رایات اعلی خطاب یافت و بتاریخ مذکور در کوشک
سلطان محمود نزول فرمود و دلهای خاص و عام را بانعام عام و اکرام
تمام سید ساخت و خطابات و مناصب و ولایات بر مقربان خویش
تقسیم کرد و هم در سال جلوس ملک نحر را خطاب تاج الملکی
داده با جمعیت واقرب جانب شرق رویه هندی نامزد فرمود و او از
گذرهای آب گنگ عبور نموده در ولایت کیتهر درآمد و رای هر سنگ
و متمردان آن دیار در جنگل آنوله بنه برده مخفی گشت و کیتهر
را به نهب و تاراج داد و مهابت خان حاکم بداون نیز آمده او را
دید و رای هر سنگ بیچاره شده ملازمت کرد و خراج و پیشکش
هر ساله قبول نمود و تاج الملک و مهابت خان کناره آب رهب را
گرفته و در گذر سر کدواری رسیده و از آب گنگ عبور نموده کافران

کهور که حالا بشمساباک مشهور است و کنبله و بیتالی را گوشمال داده بقصبه سکینه و پادهم گذشته به راپری رفتند و حسن خان و ملک حمزه برادر او که حکومت راپری داشتند و رای سر حاکم چندوار با کفار گوالیار همه آمده بار پیوستند و محصول قبول کردند و سر در ربقه اطاعت کشیدند و ملک تاج الملک از انجا بقصبه جلیسر آمده و آن را از قبضه اختیار کفار چندوار بر آورده بدستور سابق در عهده تصرف اهل اسلام که از قدیم الایام داشتند باز گذاشته از سرنو ترویج دین اسلام نموده و گماشته خویش تعیین کرده و کفار آب سیاه را گرفته و کفار اتاوه را مالش عظیم داده سمت شهر مراجعت نمود *

و در سنه ثمان عشر و ثمانمائه (۸۱۸) سید خضرخان پسر خورک ملک مبارک را که فر پادشاهی بر ناصیه او عیان بود خطه فیروز پور و سهند و تمامی اقطاعات که پیرم خان ترکیچه داشت داده حل و عقد آن ولایت را برای و رویه او گذاشت و فرماندهی سمت غرب رویه هندوستان تعلق باو گرفته ملک سدهو نادره بعهدہ نیابت شهزاده منصوب و معین گشت *

و در سنه مذکور شاهزاده مشار الیه مهمات آن صوبه را باتفاق سدهو نادره و زیرک خان امیر سامانه و امرا و ملوک و دیگر سامان داده کارها بکفایت رسانیده بدار الملک دهلی مراجعت نمود *

و در سنه تسع عشر و ثمانمائه (۸۱۹) رایات اعلی خضرخان ملک تاج الملک را با عساکر قاهره جانب بیانه و گوالیار نامزد فرمود ملک کریم الملک برادر شمس خان ارحدی آمده با او ملاقات

کرد و آن فواحی را از خار کفرپاک ساخته مراجعت نمود و در همین سال بعضی ترکچه‌های بی‌رم خانی ملک سدهو نادره را که از جانب شاهزاده اقطاع سهند داشت بغدر گرفته بدرجه شهادت رسانیده سهند را متصرف شدند خضرخان زیرکخان را برای دفع آن فتنه فرستاد او از آنجا بتعاقب باغیان در کوه پایه رفت و تردد بسیار نموده باز گشت و درین سال سلطان احمد ضابط گجرات فاگور را محاصره کرده و بشنیدن آوازه نهضت خضرخان گذاشته رفت و خضرخان در جهابن آمد و الیاس خان حاکم جهابن باطاعت او درآمد و از آنجا بگوالیار رفت و آن قاعه را اگرچه نکشاد اما محصول و پیشکش گرفت و به بیانه آمد و شمس خان اوحدی انقیاد او نمود .

و در سنهٔ عشرین و ثمانمیه (۸۲۰) طوغان رئیس و جماعهٔ او که قاتلان ملک سدهو بودند خروج کردند و زیرکخان با تر نامزد شد و آن جماعه را متفرق گردانید .

و در سنهٔ احدی و عشرین و ثمانمیه (۸۲۱) خضرخان بر سر کیتهرآمد و هرسنگ دیو مذکور تسام کیتهر را خراب گردانیده در جنگل آنوله که تا بیست و چهار کوه محارطهٔ آنست در آمد و جنگها کرده آخر منهزم شده بکوه کمارن رفت و تاج الملک از آب رهب گذشته تا کوه تعاقب او نمود و از آنجا ببداون آمد و مهابت خان حاکم بداون را همراه گرفته در گذر بجلانه از گنگ گذشت و مهابت خان را رخصت داده خود باتاوه رفت و باغنایم و اموال بصیار بدهلوی باز آمد و هم در سنهٔ مذکور خضرخان باز بجانب کیتهر لشکر کشید

و از راه کول به بیتالی رسیده و از گنگ گذشته به بداون رفت و
 مهابتخان بداونی درین مرتبه از وهراسان شده قلعه بند کرده تا
 شش ماه بخضرخان جنگ میکرد و چون نزدیک رسید که فتح شود
 قوام خان و اختیارخان و بعضی از امرای محمود شاهي دیگر که
 از دولت خان تخلف نموده بخضرخان پیوسته بودند باخضرخان
 غدر اندیشیدند خضرخان ازین قصه واقف شده بداون را گذاشته
 بجانب دهلي مراجعت نمود *

و در سنه اثنی و عشرين و ثمانمائه (۸۲۲) در کنار گنگ آن
 امرای غدار را بانقاص غدري که کرده بودند بکشت و هم درینسال
 مردی مجهولي در حدود بجواره خود را بدروغ سارنگخان که پیش
 ازین کشته شده بود نام نهاد و اکثري از واقعه طلبان گرد و پیش
 او جمع شدند خضرخان سلطان شه لودي را برو نامزد ساخت
 و در فواحی سهند جنگ عظیم کردند و سارنگخان دروغی گریخته
 بکوهستان درآمد و سلطان شه در روپرتخانه ساخت و درین سال
 خضرخان تاج الملك را باتاوه فرستاد و رای سیردران حصار محصور
 شد و امان گرفته بتاج الملك مانواجبي را قبول نمود و از آنجا
 بچندوار درآمد و نهب و تاراج نموده در کیتهر رفته بدهلې آمد
 و درینسال ملک تاج الدین وفات یافت و عهده وزارت بر پسر
 بزرگ او ملک سکندر مفوض گشت و طوغان رئیس باز در
 سهند فتنه انگیزته و ملک خیرالدین برو نامزد شد و شر او
 بکفایت رسانیده باز گشت *

و در سنه اربع و عشرين و ثمانمائه (۸۲۴) خضرخان در

میوان رفته کوتله را گرفته بگواپیار شتافت و مال خدمتی از رای گوالپار گرفت و باز گشت و بتاوه آمد و رای سیر بدوزخ رفته بود پسر او اطاعت نمود و بیماری قوی عارض خضر خان گشت و مراجعت بجانب دهلی کرد و در هفتم ماه جمادی الاول سنه مذکوره بشهر رسیده بوحمت حق پیوست و از جهان در گذشت *

• بیت •

از پی هر شامگهی چاشنی است * آخر برداشت فروداشتی است
و مدت حکومت او هفت سال و چند ماه بود *

سلطان مبارک شاه بن خضر خان بن ملک سلیمان

بموجب رای عهدی در سنه احدى^(۲) و عشرين و ثمانمائه (۸۲۱)
باتفاق امرا بر تخت نشست و بضبط امور جهانداری قیام نمود
و درین سال جسرت کهوکر بن شیخا کهوکر بغی ورزیده باین
تقریب که سلطان علی پادشاه کشمیر را که بقصد تسخیرتده روان
شده بود جسرت کهوکر غافل ساخته درون کهانتهی کوه شکست
داده و اموال فراوان بدست او افتاده و بغرور آن فتح بدان امباب
سلطنت قصد گرفتن ملک دهلی نمود و بجمعیت بسیار از آب
بیاه و سنج گذشته تلوندی رای کمال الدین مبین را تخت
و رای فیروز از پیش او گریخت جسرت در کداهنه آمد و تا سرحد
روبر کنار آب سنج را نهیب و تاراج کرد و از آن آب گذشته

بجالدهر رسید و زیرک خان در حصار جالدهر متحصن شد و جسرت گذار آب مرستی فرود آمد و سخن صلح و صلاح در میان شد و بندر زیرک خان را مقید ساخت و سلطان مبارک شاه جانب سهند توجه نمود و باستماع این خبر جسرت بن شیخا زیرک خان را گذاشت و زیرک خان در سامانه مبارک شاه را ملازمت نمود و سلطان مبارک شاه بلدهیانه رفت و جسرت از آب لدهیانه گذشته در مقابله آمد و تمام کشتیها بدست او بود و لشکر مبارک شاه نمی توانست از آب گذشت و بعد از طلوع مهیل آب پایاب شد و سلطان از آب دریا عبیره کرد و جسرت گریخت و از آب چهاؤ گذشته بتلهر میان کوه در آمد و افواج مبارک شاه او را تعاقب نموده و اکثری از پیادهها و سواران او کشته شدند و مال و اسباب او بغنیمت رفت و رای بهیم مقدم جمون مبارک شاه را ملازمت کرده بدرقه لشکر شد و مبارک شاه از انجا بلاهور آمد .

و در سنه خمس و عشرين و ثمانمائة (۸۲۵) قریب به یک ماه در کنار آب راوی منزل ساخت و شهر لاهور را که در فترات خراب و ویران شده بود تعمیر فرموده و شکستگی حصار را باهتمام تمام مرمت کرده و ملک محمود حسن را که ملک الشرق خطاب داشت انجا گذاشته بدلهی باز گشت و بعد از پنج ماه جسرت کهوهر باز در لاهور با جمعیت بسیار در آمد و در مقام شیخ المشایخ شیخ حسن زنجانی قدس الله سره نزول نموده تا یکماه هر روز بقصد گرفتن شهر حمله میکرد و آخر الامر به مقصود فرموده باز گشته بکلانور رفت و با رای بهیم جنگ کرد و چون جنگ میان فریقین قائم شد